

بررسی و نقد نظریه مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضاییه در خصوص سود مازاد بر نرخ مصوب در پرونده‌های مختومه تسهیلات بانکی

(ناظر به رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور به شماره ۷۹۴)

حسین جواهری محمدی*

چکیده

رأی وحدت رویه شماره ۷۹۴، در تاریخ ۲۱ مردادماه ۱۳۹۹ ناظر بر بطلان شرط مندرج در قرارداد اعطاء تسهیلات بانکی نسبت به سود مازاد بر مصوبات بانک مرکزی صادر شد که بر اساس آن "... شرط مندرج در قرارداد اعطاء تسهیلات بانکی نسبت به سود مازاد بر مصوبات مذکور باطل است...". متعاقب آن، سوالی در خصوص امکان طرح مجدد پرونده‌های تسهیلاتی تسویه‌شده و نیز دعاوی که حکم قطعی در خصوص آن‌ها صادر شده است به اداره کل حقوقی قوه قضاییه واصل شد. بند "الف" از پاسخ اداره حقوقی، با عنایت به بطلان شروط نرخ سود، نسبت به مازاد، صرف‌نظر از مختومه شدن یا نشدن پرونده تسهیلاتی در بانک، امکان طرح دعوی ابطال شرط اضافه نرخ سود تسهیلات و استرداد مبلغ اضافی را مجاز و دادگاه‌ها را مکلف به رسیدگی اعلام می‌کند، و در بند "ب" با استناد به انصراف رأی وحدت رویه از پرونده‌های تسویه‌شده و دعاوی که حکم قطعی در خصوص آن صادر شده است، و نیز اقتضا نظم عمومی اقتصادی، دعاوی ناظر به این دو دسته را قابل استماع نمی‌داند. که تحلیل نظریه، حاکی از آن است که اولاً قابلیت جمع بین حکم بند الف و ب نظریه، وجود ندارد و ثانیاً نسبت حکم و استدلال مندرج در بند "الف" به بند "ب" نیز از منظر اولویت و حکومت یکی بر دیگری بررسی می‌گردد.

* دکتری حقوق خصوصی و قائم‌مقام پژوهشکده حقوق خصوصی پژوهشگاه قوه قضاییه، تهران، ایران
h.javaheri1366@yahoo.com

در نهایت به نظر می‌رسد بتوان گفت کسانی که پیش از صدور رأی وحدت رویه، پرونده تسهیلاتی خود را بدون مراجعه به دادگاه تسویه نموده‌اند و نیز افرادی که دعوایشان مبنی بر ابطال شرط نرخ سود، نسبت به مازاد، با حکم قطعی رد شده است، می‌توانند در دادگاه برای استرداد وجوه اضافی پرداختی، اقدام نمایند.

واژگان کلیدی: تسهیلات بانکی، بانک مرکزی، رأی وحدت رویه، نظریه

مشورتی، سود بانکی

میزان سود تسهیلات در بانکها و مؤسسات اعتباری همواره یکی از موضوعات تعیین کننده در معاملات و مراودات پولی و بانکی بوده است. تعیین نرخ سود تسهیلات در واقع ابزاری برای بانکها برای جلب متقاضیان تسهیلات بوده است به نحوی که منفعت و سود بانک نیز در این رابطه محفوظ بماند. در نگاهی کلان تر، میزان سود تسهیلات ذیل سیاست های پولی و بانکی کشور و برای تنظیم نظم اقتصادی در قالب سیاست های پولی انقباضی و انبساطی دولت تعریف می شود (نقوی و لطفی، ۱۳۸۵: ۱۳۳). لکن در عمل این قدرت چانه زنی میان طرفین است که سود مندرج در قرارداد اعطاء تسهیلات را تعیین می کند و از آن جایی که بانک در مقابل مشتریانش در موقعیت برتر اقتصادی قرار دارد، در اغلب موارد، قراردادهای بانکها و مؤسسات اعتباری به نحوی الحاقی و با شروط پیش فرض و با سعی بر افزایش نرخ سود تسهیلات منعقد می شود. همین امر سبب شده است تا بانک مرکزی به عنوان نهادی حاکمیتی که تنظیم و نظارت بر بازار پول را بر عهده دارد نسبت به تعیین حداکثر نرخ سود تسهیلات اقدام نماید. این در حالی است که پس از اعلام سقف سود تسهیلات توسط بانک مرکزی، برخی از بانکها و مؤسسات اعتباری اقدام به اعطاء تسهیلات با نرخ سودهای بالاتر از میزان اعلامی، می نمودند که حسب مورد در محاکم نیز با استناد به آزادی قراردادی و ماده ۱۰ قانون مدنی، اعتبار قضایی می یافتند.

همین امر سبب شده است تا به دلیل صدور آراء متناقض، رأی وحدت رویه ۷۹۴ مورخ ۱۳۹۹/۵/۲۱ از سوی هیئت عمومی دیوان عالی کشور صادر شود. در این رأی آمده است: "مستفاد از مواد ۱۰، ۱۱، ۱۴ و ۳۷ قانون پولی و بانکی کشور مصوب ۱۳۵۱/۰۴/۱۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۲۰ قانون عملیات بانکی بدون ربا مصوب ۱۳۶۲/۰۶/۰۸ با اصلاحات بعدی و ماده واحده قانون تأسیس بانکهای غیردولتی مصوب ۱۳۷۹/۰۱/۲۱ و دیگر مقررات مربوط، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تنظیم کننده نظام پولی و اعتباری کشور و ناظر بر حسن اجرا آن است و مصوبات بانک مذکور راجع به حداقل و حداکثر سهم سود بانکها و مؤسسات اعتباری اعم از دولتی و غیردولتی جنبه امره دارد. بنا به مراتب و با عنایت به ماده ۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی

مصوب ۱۳۷۹، شرط مندرج در قرارداد اعطاء تسهیلات بانکی نسبت به سود مازاد بر مصوبات مذکور باطل است ... " که رأی مذکور با وجود انتقاداتی که از حیث نوع استدلال بدان شده است (سیاه‌بیدی، ۱۳۹۹: ۹۳)، از حیث حکم، متقن و قابل دفاع به نظر می‌رسد.

لکن در رأی مذکور نسبت به شروطی که پیش از صدور رأی وحدت رویه در قراردادهای تسهیلات میان بانک‌ها و مشتریان وجود داشته و بدان عمل شده است و پرونده تسهیلاتی مختومه شده است، تعیین تکلیف نشده است. بدین معنی که اگر به آن شرط باطل، عمل شده و سود مازاد هم تسویه شده باشد، آیا امکان استرداد از طریق طرح دعوا وجود دارد یاخیر؟ و یا این‌که اگر درخصوص ابطال شرط مازاد، دعوایی مطرح شده باشد و حکم قطعی هم درباره آن صادر شده باشد، آیا امکان طرح مجدد آن مبتنی بر صراحت رأی وحدت رویه وجود دارد؟

همین موضوع در سوالی از اداره کل حقوقی قوه قضاییه منعکس شده است. در متن سوال آمده است: "سوال ... ناظر به تسهیلاتی است که بانک طلب خود را بدون مراجعه به دادگاه دریافت کرده و یا تسهیلات گیرنده وام را بدون مراجعه به دادگاه و طرح دعوی و اخذ رأی تسویه کرده و پرونده تسهیلاتی مختومه شده است؛ اما تسهیلات گیرنده مجدد پرونده‌هایی تحت عنوان ابطال قرارداد و مطالبه وجوه اضافی بابت استیفاء ناروا مازاد بر نرخ مصوب شورای پول و اعتبار مطرح می‌کند آیا رأی وحدت رویه یادشده مجوز رسیدگی مجدد به قراردادهای تسویه شده، می‌باشد؟"

اداره حقوقی نیز در پاسخ به استعلام مذکور پاسخی متشکل از دو بخش ارائه نموده است. در نظریه شماره ۱۰۰۳/۹۹/۷ مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۱۵ آمده است: "الف- باتوجه به این‌که وفق رأی وحدت رویه شماره ۷۹۴ مورخ ۱۳۹۹/۵/۲۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، مصوبات بانک مرکزی راجع به حداقل و حداکثر سهم سود بانک‌ها و مؤسسات اعتباری اعم از دولتی و غیردولتی جنبه آمره دارد؛ لذا بانک‌ها نمی‌توانند برخلاف آن عمل کنند و در صورتی که برخلاف این مقررات سود اضافی از تسهیلات اعطائی دریافت کنند، نسبت به سود مازاد، باطل و در صورت پرداخت، قابل استرداد است. بنابراین در فرض سوال، دعوای ابطال

شرط اضافه نرخ سود تسهیلات و استرداد مبلغ اضافی، صرف نظر از مختومه شدن یا نشدن پرونده اعطاء تسهیلات در بانک یا مؤسسه اعتباری، قابل استماع است و دادگاه مکلف است برابر رأی وحدت رویه مزبور، تصمیم مقتضی اتخاذ کند. شایسته ذکر است که مبلغ اضافی فوق از شمول تعهدات طبیعی (فاقد ضمانت اجرا) موضوع ماده ۲۶۶ قانون مدنی خروج موضوعی دارد. ب- رأی وحدت رویه شماره ۷۹۴ مورخ ۱۳۹۹/۰۵/۲۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص اختلاف میان بانکها و تسهیلات گیرندگان در خصوص نرخ سود تسهیلات اعطائی است و محل و موضع صدور آن راجع به پرونده های تسهیلاتی تسویه شده نبوده است؛ لذا شامل پرونده های تسهیلاتی تسویه شده و پرونده هایی که در خصوص آن ها رأی قطعی صادر شده است، نمی شود؛ حفظ نظم عمومی اقتصادی نیز اقتضا این امر را دارد."

پس از اِشْراف بر پیشینه موضوع، چنان که ذکر شد بررسی و نقد نظریه مشورتی از دو منظر ساختار و محتوا صورت می پذیرد.

۱. بررسی شکلی نظریه

چنانچه ملاحظه شد، پاسخ اداره کل حقوقی در دو بخش "الف" و ب ارائه شده است، و این در حالی است که سوال، بدون آن که به دو سوال تقسیم شود، در قالب یک جمله سوالی مطرح شده است. البته که یک سوال فی نفسه می تواند خود مشتمل بر چند سوال باشد لکن توجه به سوال مطرح شده حاکی از آن است که آنچه مورد پرسش قرار گرفته است، یک سوال و یک مسئله بوده است و آن این که "آیا رأی وحدت رویه یادشده مجوز رسیدگی مجدد به قراردادهای تسویه شده، می باشد یا خیر؟"

البته باید توجه نمود، صرف این موضوع که پاسخ در بخش های مختلف ارائه گردد فاقد اشکال است چه بسا این که با استفاده از این روش، به انواع فروض مختلف در یک سوال به نحو ترتیبی پاسخ داده شود اما این موضوع زمانی اهمیت خود را نشان می دهد که اجزاء پاسخ به لحاظ مدلول، فاقد یکپارچگی و انسجام لازم باشد، و در نتیجه رابطه میان اجزاء آن و تناظر آن ها با سال واحد

مشکل آفرین خواهد بود که در قسمت نقد ماهوی بدان پرداخته خواهد شد. لذا در خصوص ساختار، اجمالاً می‌توان گفت باتوجه به این‌که نظریه مشورتی، یک موضوع را در دو بخش، مشمول دو حکم متفاوت مانع‌الجمع قرار داده است، قابل انتقاد به نظر می‌رسد.

۲. بررسی ماهوی

با وجود آن‌که انتقادهایی به ساختار نظریه وارد بود و بیان گردید، لکن آنچه در این نوشتار بیش از ساختار نظریه مدنظر است، محتوا و احکام مندرج در بخش‌های مختلف نظریه و لوازم آن است. بر این اساس، ابتدا با بررسی نسبت میان دو قسمت نظریه، به بررسی قابلیت جمع آن‌ها پرداخته می‌شود؛ هم‌چنین استدلال‌های ذکرشده در بندهای مختلف نظریه نیز محملی برای اظهارنظر در خصوص امکان عطف به‌ماسبق شدن نظریه و شبهه احتمالی تعارض التزام به حکم نظریه با قاعده عدم قابلیت استماع امر مختوم خواهد بود.

۱.۲. نسبت‌سنجی اجزاء نظریه از منظر حکمی

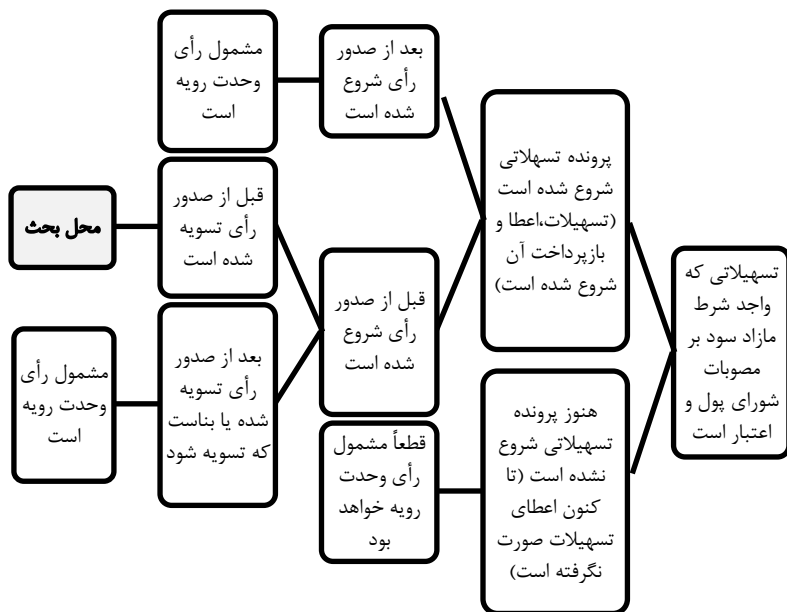
مهم‌ترین موضوع در خصوص نظریه مشورتی، نسبت حکم بخش اول و دوم آن است که چنانچه ذکر خواهد شد، در تعارض با یکدیگر بیان شده‌اند. در قسمت "الف" از پاسخ، هم‌راستا با رأی وحدت رویه ۷۹۴، و با تأکید بر آمره بودن مصوبات بانک مرکزی در خصوص تعیین دامنه مجاز نرخ سود تسهیلات، هرگونه توافق خلاف، باطل و دعوی ابطال و استرداد وجه اضافه، صرف‌نظر از مختومه شدن یا نشدن پرونده تسهیلاتی، قابل استماع عنوان می‌شود.

در مقابل، در بخش ب از پاسخ، دو دسته از پرونده‌های تسهیلاتی را به دو دلیل از ذیل حکم اولیه بند "الف" خارج می‌کند: (۱) پرونده‌های تسهیلاتی که تسویه و مختومه شده‌اند و (۲) پرونده‌های تسهیلاتی که در خصوص آن‌ها حکم قطعی دادگاه صادر شده است. چنانچه ذکر شد در توجیه خارج نمودن این دو گروه از ذیل حکم بند "الف" و رأی وحدت رویه نیز دو دلیل عنوان شده است:

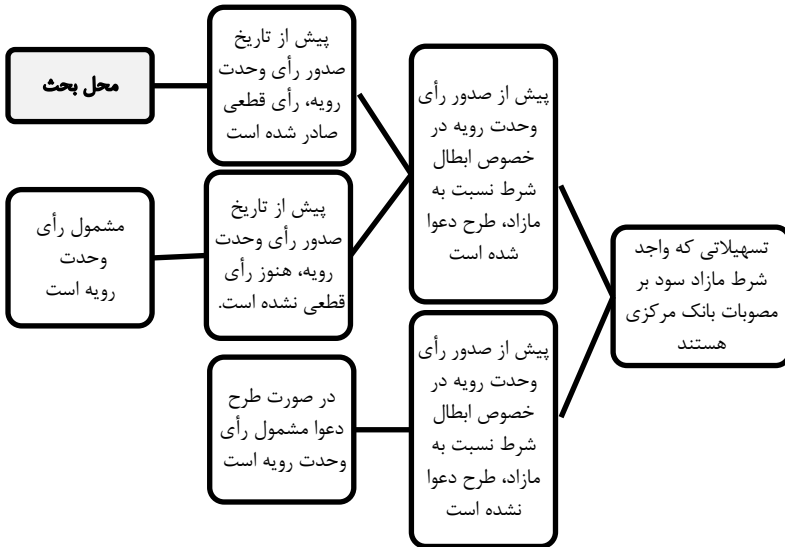
یک این‌که دیوان در زمان صدور رأی وحدت رویه، در موضع تعیین تکلیف

نسبت به پرونده‌های مختومه نبوده بلکه نسبت به اختلاف میان بانک‌ها و تسهیلات‌گیرندگان در موضوع نرخ سود تسهیلات اعلام موضع نموده است لذا امکان تسری حکم به پرونده‌های تسویه‌شده یا پرونده‌هایی که دادگاه در آن‌ها رأی قطعی صادر نموده است نمی‌باشد. و دوم آن‌که، مقتضای حفظ نظم عمومی اقتصادی، عدم امکان استماع دعوا و نیز عدم امکان استرداد مبالغ پرداخت‌شده مازاد بر نرخ اعلامی بانک مرکزی می‌باشد.

اشکال ذیل به‌خوبی وضعیت پرونده‌های تسهیلاتی را نسبت به رأی وحدت رویه، نشان می‌دهد و دو مورد مصرح در بند "ب" از نظریه که محل بحث هستند نیز در آن مشخص شده‌اند:



انواع مختلف پرونده تسهیلات از حیث وضعیت تسویه ۱



انواع مختلف تسهیلات از حیث اقامه دعوا ۲

۲.۲. امکان سنجی جمع اجزاء نظریه

طبعاً اگر بتوان تفسیری از دو بخش پاسخ داشت به نحوی که هر قسمت قابل جمع با دیگری باشد بر ترجیح یکی بر دیگری یا رفع هر دو، اولی است. مؤثرترین شیوه در مقام جمع میان این دو، آن است که بخش نخست را قاعده و اصل تلقی کرده و بخش دوم را تخصیصی بر آن بدانیم که بر اساس مصالح و نظم عمومی اقتصادی از ذیل حکم استثنا شده است. هر چند که این نحوه از تفسیر، می تواند در نهایت یک حکم برای موضوع سوال ارائه نماید، لکن تصریحات موجود در بند "الف" از پاسخ، مبنی بر عدم تفاوت در مختومه شدن یا نشدن پرونده تسهیلاتی و در هر صورت، تکلیف دادگاه به رسیدگی به پرونده های مختومه و دستور به استرداد مبالغ اضافی، پذیرش این تفسیر را دشوار می نماید. لذا در مقام تحلیل نظریه مشورتی چاره ای غیر از انتخاب یک بخش از نظریه به عنوان جزء ارجح نخواهیم داشت که آن هم در گرو تحلیل استدلال های مطرح شده است.

۳.۲. تحلیل استدلال های مطرح شده در نظریه مشورتی

چنان چه ذکر شد، دو استدلال در نظریه مشورتی بیان شده است که تحلیل

محتوایی نظریه، مستلزم بررسی این دو استدلال است. استدلال نخست، ناظر بر موضوع سوال ارجاع شده به دیوان عالی است که منصرف از قابلیت رسیدگی به دعوی ابطال شرط نسبت مازاد، بوده است و استدلال دوم، نیز مقتضای نظم عمومی اقتصادی است که حاکمیت را از پذیرش دعوی استرداد وجوه مازاد بر نرخ مصوب، باز می‌دارد.

۱.۳.۲. تبیین موضوعی رأی دیوان عالی و سؤال واصله به اداره حقوقی

قوه قضاییه

استدلال اول اداره حقوقی برای اخراج حکم هر دو موضوع ناظر بر "موضوع" سوال ارجاع شده به دیوان عالی و متعاقباً رأی وحدت رویه صادره است. بر اساس این استدلال، رأی وحدت رویه صرفاً ناظر بر بطلان شروط مغایر با مقررات بانک مرکزی است و در خصوص قابلیت رسیدگی به دعوی ابطال این شروط اعلام موضع نمی‌کند؛ بلکه در مقام فصل خصومت میان بانک‌ها و تسهیلات‌گیرندگان، ضابطه‌ای قانونی ارائه می‌دهد، و تصریح به امره بودن و بطلان توافقات خلاف بانک مرکزی نیز در همین موضوع بیان شده است. لذا رأی وحدت رویه را منصرف از پرونده‌های تسهیلاتی تسویه شده می‌داند.

نکته آن جاست که بر فرض پذیرش این استدلال، مجدداً با تعارض مذکور در بند "الف" پاسخ اداره حقوقی مواجه خواهیم بود که صراحتاً به عدم تفاوت در پرونده‌های تسویه شده و تسویه نشده در تبعیت از رأی وحدت رویه اشاره شده است و چنانچه ذکر شد باتوجه به صراحت بند "الف" و "ب"، حکم اجزاء نظریه قابل جمع به نظر نمی‌رسد.

علاوه بر آن که دیوان عالی کشور با عنایت به معنای حقوقی لفظ "باطل" و اثرات آن مبادرت به استفاده از آن نموده است. بطلان شرط در قرارداد به معنی از کار انداختن یا پایان حیات حقوقی آن نیست؛ بلکه به معنی آن است که این شرط هیچ‌گاه حیات حقوقی و اثر حقوقی نداشته است (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۳۲۲). لذا بر اساس رأی وحدت رویه هرچند ورود دیوان به موضوع به دلیل فصل خصومت و اختلاف میان بانک و تسهیلات‌گیرنده بوده است ولی رأیی که صادر نموده است به دلیل بار معنایی بطلان، لاجرم به پیش از آن سرایت می‌کند. زیرا بطلان نتیجه قهری

تجاوز از قوانین آمره است و نیازی به اعلام آتی ندارد؛ هرچند ممکن است در موضوعی بطلان آن درخواست و متعاقباً اعلام شود، مانند آنچه در رأی وحدت رویه صورت گرفته است که باتوجه به تمییز مقام ثبوت و اثبات روشن به نظر می‌رسد.

۲.۳.۲. نظم عمومی اقتصادی

استدلال دوم از بند "ب" نظریه مشورتی اداره حقوقی اقتضا نظم عمومی اقتصادی است که در واقع قسمی از اقسام نظم عمومی شمرده می‌شود. از منظر قلمرو و طبیعت، نظم عمومی به‌طور کلی به دو قسم نظم عمومی سیاسی و نظم عمومی اقتصادی تقسیم شده است (صفایی، ۱۳۹۰: ۵۱-۵۷). نظم عمومی سیاسی هدفش جلوگیری از ضربه وارد شدن به نهادهای اساسی جامعه و حمایت از دولت، خانواده و فرد است. نظم عمومی سیاسی، مانع از آن می‌شود که اشخاص، در قراردادهای خصوصی خود به نهادهای اساسی جامعه و حاکمیت تجاوز کنند و دادرسان می‌توانند به استناد این چهره نظم، مانع اجرا پاره‌ای از قراردادها و شروط را شوند. در نظم اقتصادی، دولت در پی آن است که اقتصاد را رهبری کند و قراردادهای خصوصی را به‌عنوان عامل توزیع ثروت، در نظارت خود بگیرد پس نه تنها آثار این پیمان‌ها را به‌طور امری تعیین می‌کند، گاه آزادی پیمان بستن یا خودداری از آن را از اشخاص می‌گیرد. به همین جهت، نظم عمومی اقتصادی، از ثبات نسبی نظم عمومی سیاسی بی‌بهره است. در نظم عمومی اقتصادی دولت سعی دارد، تا ارشاد اقتصادی را با هدایت قرارداد همراه سازد. قوانین بانکی و تعیین نرخ بهره از جمله قواعدی است که به این منظور وضع شده است (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۱۶۸). نظم عمومی اقتصادی، خود به دو قسم نظم عمومی اقتصادی حمایتی و ارشادی تقسیم می‌شود، در نظم عمومی اقتصادی حمایتی، هدف، حمایت از طبقاتی است که به‌لحاظ اقتصادی ضعیف باشند که در موضوع بحث ما، طبیعتاً اشخاصی هستند که به‌عنوان تسهیلات‌گیرنده به نرخ سودهای بالاتر از بانک مرکزی، در مقابل بانک‌ها که بنگاه اقتصادی قوی و حرفه‌ای، تن داده‌اند.

قسم دوم نظم اقتصادی، ارشادی است که بنا به اقتضا زمانه، قانون‌گذار برای حفظ آن، دست به وضع مقررات مختلف می‌زند که مصداق بارز آن نرخ سود تسهیلات بانکی است. پر واضح است که نرخ سود تسهیلات و ارتباط آن با نظم

عمومی، آمره بودن این قواعد را اقتضا می‌کند. علاوه بر آن که مکرراً در موازین اعلامی بانک مرکزی بر این موضوع تأکید شده است.^۱

یکی از اقسام نظم عمومی، "نظم عمومی قضایی" است (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۱۶۹). که در مخالفت با استناد به نظم عمومی اقتصادی قابل تمسک است. بر اساس نظم عمومی قضایی، همه باید حق این را داشته باشند که هنگام بروز ستم از مقام قضایی دادخواهی کنند تا از تجاوز افراد به هم، و انتقام‌جویی و کینه‌توزی‌های خصوصی اجتناب گردد. تلاقی این موضوع با نظریه مشورتی در جایی است که رأی وحدت رویه از بالاترین مرجع قضایی کشور صادر شده و صریحاً حکم به بطلان توافقات مغایر با مصوبات بانک مرکزی نموده است و در بند "الف" نظریه نیز همین موضوع تصریح می‌شود، که همه آن‌ها حاکی از مبادلات نادرست و نابه‌حقی است که یا صورت گرفته یا بناست صورت پذیرد. اقتضا نظم عمومی قضایی این است که هر دوی آن‌ها مشمول حکم واحد گردند و دعوی استرداد وجوه اضافی در دادگاه قابل استماع تلقی شود؛ درحالی‌که در بند "ب"، آن دسته از مبادلات ناحق را که به‌طور کامل تسویه شده است و آن دسته از آراء قضایی را که به اشتباه صادر شده است، از شمول آن خارج کرده است.

لذا استناد به نظم عمومی اقتصادی در جایی که یک بنگاه اقتصادی، قوانین آمره بانک مرکزی را به‌عنوان مصداق بارز قواعد آمره، زیر پا می‌گذارد، موجه به نظر نمی‌رسد، خصوصاً آن‌که اگر نتوانیم تنظیم قراردادهای مخالف مصوبات بانک مرکزی را دال بر سوءنیت بانک‌ها به‌عنوان تاجران^۲ حرفه‌ای تلقی کنیم، حمل این کار بر حسن‌نیت دشوار خواهد بود. درواقع این‌که تشخیص این امر که مصوبات بانک مرکزی در زمینه سود و بهره تسهیلات از مقوله امری به شمار می‌آید برای بانک‌ها باتوجه به این‌که عرف خاص این موضوع هستند و نخبه و کارشناس این موضوع به حساب می‌آیند روشن است. بنابراین باید برای بانک که کارشناس و

۱. نظیر ماده ۷ آیین‌نامه فصل ۵ قانون عملیات بانکی بدون ربا: "بانک‌ها مکلفند دستورها و بخش‌نامه‌های

بانک مرکزی را که به‌موجب قوانین و آیین‌نامه‌های متکی به آن صادر می‌گردد به‌موقع اجرا بگذارند."

۲. بند ۷ از ماده ۲ قانون تجارت، بیان‌شده است شخصی که شغل معمولی‌اش هر قسم عملیات صرافی و

بانکی باشد تاجر تلقی می‌شود.

خبره است فرض علم برقرار کرد، بر این که می‌داند که مصوبات بانک مرکزی در این زمینه از گونه آمره است. از این رو مخالفت بانک با این مقرر بانک مرکزی در قالب شرط قراردادی قطعاً رفتاری مخالف با حسن نیت است. چون حسن نیت را اگر معنا به جهل کنیم، در این جا برای بانک باید فرض علم تلقی نمود. نظریه شماره ۶۷۹۳/۷ اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در این زمینه صریح است که بیان می‌دارد: «بانک‌ها به استناد شق ۷ ماده ۲ قانون تجارت که عملیات بانکی را در شمار معاملات اصلی تجاری ذکر کرده است، چه دولتی باشند و چه غیر دولتی از مصادیق تمام عیار تاجر به شمار می‌روند لذا از اصناف بازرگان به حساب می‌آیند».

در مقام تشریح برخی مصادیق نظم عمومی در بسیاری از موارد با مفهوم مصلحت مواجه خواهیم بود. در واقع در نگاهی کلان‌تر، و در تأیید ارتباط تنگاتنگ نظم عمومی و مصالح جامعه، باید دانست مفهوم نظم عمومی به‌عنوان مفهومی قابل انعطاف و مبهم، ذیل مفهوم عام‌تری تحت عنوان مصلحت و منفعت جامعه معنا می‌یابد و در واقع مقایسه مصالحی که دلیل وضع قانون قرار می‌گیرند، با مصالحی که احترام به آزادی اراده را ایجاب می‌کنند، در نهایت منجر به تعیین حدود آزادی اراده و متعاقباً امری یا تکمیلی بودن قانون خواهد شد (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۱۵۱-۱۸۰). هر چند بنا به ماهیت، تلاش‌های صورت گرفته برای ارائه ضابطه مشخص برای نظم عمومی چندان موفق نبوده است، لکن این بدان معنا نیست که نظم عمومی و دایره مفهومی آن به‌طور کلی فاقد ضابطه یا تحدید حدود است؛ بلکه در موارد متعددی نظیر محدودیت‌های اعلام شده توسط قوانین امری، حدود نظم عمومی در برخی حوزه‌ها از جمله مقررات بانک مرکزی و با هدف استقرار نظام پولی و اعتباری بر مبنای حق و عدل^۱ ترسیم شده است.

لذا باید گفت اولاً مفهوم نظم عمومی، هم‌چنان که در نظم قضایی دیده شد اعم از نظم اقتصادی مصرح در نظریه مشورتی است و ممکن است اقتضا نظم عمومی اقتصادی در مواردی با اقتضا نظم عمومی قضایی در تعارض باشد. علاوه بر آن که

۱. ماده ۱ قانون عملیات بانکداری بدون ربا: " ماده ۱- اهداف نظام بانکی عبارتند از: ۱- استقرار نظام پولی و اعتباری بر مبنای حق و عدل (با ضوابط اسلامی) به منظور تنظیم گردش صحیح پول و اعتبار در جهت سلامت و رشد اقتصاد کشور ... "

باید در تعیین مقتضای مصلحت پا را از مصالح دفعی و لحظه‌ای فراتر گذاشت و مصالح عمومی در بلندمدت را نیز لحاظ کرد. اگر دلیل صدور بند "ب" نظریه مشورتی، نگرانی از طرح صدها هزار دعوی ابطال شرط و استرداد وجه است، باید نگران ایجاد شبهه به مشروعیت حاکمیتی نیز بود که بالاترین مرجع قضایی آن کلیه توافقات برخلاف مصوبات بانک مرکزی‌اش را از ابتدا باطل می‌خواند بدون آن که برای متضررینی که در اثر اشتباه دادرسی، به‌عنوان نماینده حاکمیت به حکم قطعی منجر شده است و یا به‌طور کامل تسویه شده است، حق بازستاندن مبالغ اضافی که موجب دارا شدن بلاجهت بانک‌ها شده است را به رسمیت بشناسد.

چه تفاوتی میان تسهیلات‌گیرنده‌ای است که برای استرداد سود مازاد، پیش از صدور رأی وحدت رویه، اقامه دعوا کرده و دیگری که نکرده است، الا این که اصولاً موضوع برای او که اقامه دعوا نموده است اهمیت بیشتری داشته و امروز نظام دادرسی، وی را با وجود اعتراف ضمنی به اشتباه در فرآیند دادرسی، محروم از حق دادرسی اعلام می‌کند و دیگری را که وضع مشابهی داشته است هم‌چنان واجد حق دادرسی می‌داند؟ درست است که مصلحت در معنای اصطلاحی به‌دنبال ایجاد نظم و اعتدال و رفع نقص است (لنگرودی، ۱۳۷۶: ۱۶) لکن در این‌جا نیز بحث اهم و مهم و رابطه میان آن‌ها برقرار است یعنی مصالح اهم بر مصالح مهم حاکم خواهد بود. از طرفی احکام تابع مصالح و مفاسد در متعلقشان می‌باشند. (الخراسانی، بی‌تا: ۳۳۰-۳۳۴) تبعاً اگر مصلحت یا مفاسد تغییر کرد، حکم آن نیز تغییر می‌کند. برخلاف مصلحت ثابت مصلحتی است که در تمام زمان‌ها و مکان‌ها ثابت است (صابران، ۱۳۸۵: ۶۰).^۱ تقدیم اهم بر مهم نه‌تنها ملاک شرعی داشته بلکه ریشه عقلانی دارد و شاید بتوان آن را از مستقلات عقلیه شمرد. (صابران، ۱۳۸۵: ۷۱) از طرف دیگر تشخیص اهم و مهم و ترجیح اهم بر مهم، یکی از عناصر مهم اداره جامعه اسلامی است که بدون آن، در بعضی از موارد ضربات جبران‌ناپذیری به جامعه وارد خواهد نمود. بر این اساس اگر حفظ نظام را از اوجب واجبات بدانیم و عدم تبعیض میان مردمانی که به نایب و برخلاف قوانین لازم‌الاتباع جامعه اسلامی متحمل خسارت ناشی از پرداخت

۱. برای مشاهده ادله وجود مصالح متغیر، رک: صابران، علیرضا، مصلحت و جایگاه آن در حکومت اسلامی،

سودهای اضافی گشته‌اند را از جلوه‌های حفظ نظام و مشروعیت اجتماعی آن بدانیم، اعطاء حق اقامه دعوا به افرادی که از این طریق متحمل ضرر شده‌اند اقدامی گزاف نخواهد بود.

۳.۳.۲. امکان عطف به‌ماسبق شدن رأی وحدت رویه

ممکن است در مقام انتخاب بین بخش "الف" و ب از نظریه مشورتی گفته شود موضوع دائرمدار امکان عطف به‌ماسبق شدن رأی وحدت رویه است. به این معنا که اگر رأی وحدت رویه عطف به‌ماسبق بشود بخش "الف" ارجح است و اگر عطف به‌ماسبق نشود بخش ب از نظریه مشورتی ارجح خواهد بود. بر این مبنا توجه به چند مسئله ضروری است.

به‌طور کلی بررسی قابلیت عطف به‌ماسبق شدن قانون، در مقوله "تعارض قوانین در زمان" مطرح می‌شود. مباحث تعارض قوانین در زمان بر محور شرایطی است که در یک کشور قانونی جدید تصویب و اجرا می‌شود. این در حالی است که پیش از آن نیز قانونی حکومت می‌کرده است و قانون‌گذار حکم پیشین خود را تغییر می‌دهد تا گامی به سوی نظم جدید بردارد. بین دو قانون، تعارض به وجود می‌آید و به نسخ قانون پیشین می‌انجامد (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۱۸). لکن درخصوص نظریه مشورتی، موضوع، منصرف از مباحث تعارض قوانین در زمان است چراکه بنا به تعریف، مبنا تعارض قوانین در زمان وجود دو قانون متعارض در یک بازه زمانی است که قانون حاکم در آن دوره زمانی محل سوال خواهد بود درحالی‌که در بحث حاضر رأی وحدت رویه تأسیس قانون جدید و متعارض با قوانین پیشین نیست، بلکه اعلام وصفی از قانون قبلی است بدین توضیح که رأی وحدت رویه، وصف امری بودن موازین بانک مرکزی را اعلام می‌دارد. لذا سوال اصلی، قابلیت عطف به‌ماسبق شدن رأی وحدت رویه نیست، زیرا اساساً رأی وحدت رویه حکمی مغایر احکام فعلی ندارد تا درخصوص قابلیت عطف به‌ماسبق شدن آن بحث شود. بلکه سوال اصلی دلیل استثنا نمودن برخی از پرونده‌های تسهیلاتی (پرونده‌های تسویه‌شده یا آن‌ها که حکم قطعی دادگاه درخصوصشان صادر شده است) است که در قسمت دوم نظریه مشورتی بدان اشاره شده است.

با این وجود، اگر رأی وحدت رویه را حاوی الزامی برای دادرسان و دستگاه قضا

بدانیم که پیش از آن موجود نبوده است، ممکن است بحث تعارض قوانین در زمان مجدداً مطرح شود و آن این که از زمان صدور رأی وحدت رویه تمامی دادرسان ملزمند که هیچ اثری بر توافقات مغایر موازین اعلام شده بار ننمایند درحالی که تا پیش از آن چنین نبوده است و صدور آراء مختلف نیز مؤید آن است. درواقع در این نگاه مشخص است که رأی وحدت رویه مقررہ جدیدی نسبت به مقررات پیشین نیست ولی اقتضا اعلام امری بودن مصوبات بانک مرکزی، ایجاد الزامی برای دستگاه قضا است که پیش از آن وجود نداشته است. لذا باید دانست آیا این الزام عطف به ماسبق می‌شود یا خیر؟ البته استعمال "عطف به ماسبق شدن" در این مورد از باب مسامحه است زیرا درواقع، محمل استفاده از عطف به ماسبق شدن زمانی است که حکمی قانونی نبوده است و بعداً ایجاد شده شود؛ درحالی که در مانحن فیه، در حقیقت، "الزام" وجود داشته است لکن، در برخی موارد به اشتباه، از آن تبعیت نمی‌شده است. اما از طرف دیگر نیز نمی‌توان رأی وحدت رویه را فاقد هرگونه اثر در عالم حقوق دانست.

به هر حال در پاسخ به این پرسش، چنانچه برخی متذکر شده‌اند باید گفت در تشخیص بازه زمانی حاکمیت قانون، باید از اصول کلی حقوقی و مبانی سیاست داخلی دولت یاری گرفت و دامنه اظهارنظر را وسیع‌تر از تفسیر قوانین ساخت (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۲۳). بر این اساس پاسخ این پرسش را باید در ماهیت "اعلام" جست. زمانی که سخن از اعلام امری می‌کنیم؛ اولاً باید بدانیم که این اعلام، یک یا چند دلیل داشته است و این دلیل در بحث حاضر واضح نبودن وصف امری مقررات بانک مرکزی برای دادرسان است و الا اعلام امری بودن قاعده‌ای که امری بودن آن محرز و واضح است، کاری لغو و عبث خواهد بود. ثانیاً اعلام در ذات خود نوعی عطف به ماسبق شدن را دارد و اساساً تفاوت اعلام با تأسیس در همین است. درواقع موضوع امکان عطف به ماسبق شدن صرفاً در قواعد تأسیسی معنا می‌یابد که اصل عدم امکان آن است^۱ و حسب مورد در مواردی این امکان تجویز شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۸)، درحالی که عطف به ماسبق شدن در مورد

۱. ماده ۴ قانون مدنی: اثر قانون نسبت به آتی است و قانون نسبت به ما قبل خود اثر ندارد مگر این که در قانون، مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد.

قواعد اعلامی، از آن حیث که اعلامی هستند، اصولاً معنا ندارد. در خصوص آرائی نیز که پیش از صدور رأی وحدت رویه صادر و قطعی شده‌اند باید گفت رأی دادگاه به‌طور متعارف اعلام‌کننده حق است نه موجد آن که شبهه تعارض رأی وحدت رویه با حکم قطعی دادگاه ایجاد شود. بر این اساس، دادگاه در مقام اعلام حقی در گذشته اشتباه نموده است که احراز این اشتباه بر اساس صراحت رأی وحدت رویه کار دشواری نیست و همین موضوع برای تجویز رسیدگی مجدد کافی خواهد بود. در مواد ۴۷۴ و ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری در باب اعاده دادرسی نیز امکان قانونی رسیدگی مجدد قضایی به پرونده‌هایی که مشمول امر مختوم هستند فراهم شده است و این تمهید ضمن در نظر گرفتن لزوم تبعیت از اصل امر مختوم در دادرسی صورت گرفته است و دلیل آن هم فلسفه دادرسی و حکم به حق است که در زمانی که خلاف آن محرز می‌شود هیچ اصلی یاراء مقابله با آن را ندارد؛ هم‌چنان‌که در موارد اعاده دادرسی این‌گونه حکم شده است.

همین موازنه در بخش ب از نظریه^۱ مشورتی نیز قابل طرح است. حفظ نظم عمومی اقتصادی مهم است^۱ ولی نه آنقدر که مصالح مهم‌تر و از همه مهم‌تر، فلسفه و هدف اصلی نظام دادرسی و حتی فراتر از آن، نظام حقوقی که فصل خصومت به عدل و عدالت است (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۱۸۷) را محکوم کند.

در خصوص آراء دادگاه‌ها، علاوه بر آنچه ذکر شد باید گفت، حتی کسانی که معتقدند در صورتی که حکم صادره، قطعی شده باشد، وضع قانون جدید به‌دلیل عدم قابلیت تسری حکم به گذشته، مانع از طرح مجدد دعوا خواهد بود، با تفکیک میان قوانین "تفسیری" و غیر آن، دسته نخست را قابل حکومت بر گذشته در هر شرایطی می‌دانند. مراد از قانون تفسیری، قانونی است که به منظور رفع ابهام از قوانین گذشته وضع می‌شود و به این اعتبار که قانون‌گذار به جای وضع قاعده نو، به تفسیر قوانین گذشته پرداخته است، تفسیری نامیده می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۶۹: ۱۸۲).

در این‌که قوانین تفسیری به گذشته نیز اثر دارد، تردید نشده است

۱. البته این موضوع برفرض آن است که مقتضا نظم عمومی اقتصادی، عدم استماع دعاوی مربوط به پرونده‌های تسهیلاتی تسویه‌شده و پرونده‌هایی که در خصوص آن‌ها رأی قطعی صادر شده است می‌باشد، درحالی‌که همین موضوع نیز می‌تواند محل سوال و نیازمند اثبات باشد.

(کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۱۰۲) و علت، آن است که همچنان که در ماهیت اعلام ذکر شد، هیچ‌گاه فرض تعارض میان قانون گذشته و قانون تفسیری معطوف به آن نمی‌شوند بلکه قانون تفسیری، مبین و جزئی از قانون قدیم است. این موضوع زمانی اهمیت می‌یابد که بدانیم آراء دیوان عالی در مقام رهبری رویه قضایی، نوعاً ماهیت و وظیفه‌ای مشابه قانون تفسیری دارد، زیرا در هر دو آن‌چه تغییر می‌کند، قاعده حقوقی نیست؛ بلکه شیوه تفسیر آن است لذا اگر رأی دیوان را در حکم قانون و آن هم قانونی تفسیری بدانیم، و نتیجتاً آن را حاکم بر همه پرونده‌ها بدانیم، بیراهه نرفته‌ایم.

حتی بر اساس دکترین، سرایت قانون تفسیری بر گذشته، بیش از قانونی است که به‌طور صریح عطف به گذشته است. زیرا اگر دعوی در مرحله فرجامی باشد، دیوان عالی نمی‌تواند حکمی را که مطابق قانون زمان صدور آن صادر شده است، به استناد قانون جدیدی که به گذشته نیز سرایت داده شده نقض کند؛ درحالی‌که نقض حکم به استناد قانون تفسیری امکان دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۱۰۹). همین امر است که بخش دوم نظریه مشورتی را با انتقاد مواجه می‌کند. چراکه بنا به ماهیت تفسیری آراء دیوان، اصولاً نقض پرونده‌ها ولو به حکم قطعی رسیده باشند نیز تجویز شده است.

۴.۲.۲. شبهه تعارض با قاعده عدم قابلیت استماع امر مختوم

در صورت پذیرش حاکمیت بند "الف" از نظریه، درخصوص آن دسته از پرونده‌های تسهيلات که درخصوص آن‌ها رأی قطعی صادر شده است این سوال مطرح می‌شود که پذیرش دعاوی استرداد وجه و ابطال شرط، در مغایرت با اصل عدم قابلیت استماع امر مختوم است. مراد از امر قضاوت‌شده یا امر مختوم آن است که وقتی حکم دادگاه درباره اختلافی صادر می‌شود رسیدگی مجدد به آن اختلاف را، علی‌الاصول غیرممکن می‌نماید (شمس، ۱۳۸۱: ۴۷۱). مبنا اعتبار امر قضاوت‌شده را اکثر نویسندگان قانون مدنی فرانسه، با پیروی از "پوتیه" حقوقدان مشهور فرانسوی، اماره قانونی "مطابقت احکام با حقیقت" دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۲۶).

در این باره نیز کیفیت مواجهه همان است که درخصوص نظم اقتصادی بیان شد. بدین معنی که ضمن پذیرش امری بودن موازین اعلامی بانک مرکزی (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۱۷۳)، باید گفت، مبنا آمره انگاشتن این دست از قواعد، ایجاد و حفظ نظم عمومی بوده است که با تاروپود مفهوم مصلحت و منافع اجتماعی گره

خورده است. بر این مبنا همان منطقی که ایجاب می‌کند اجازه ندهیم وقتی در مرجع قضایی کشور، حکمی به قطعیت رسیده است، دوباره برای همان موضوع مطرح شود، در جایی که به استناد بالاترین مرجع قضایی مشخص می‌شود مرادۀ مالی نامشروعی، آن هم به دلیل اشتباه دادرسی رخ داده است به طریق اولی حکم به قابلیت پذیرش این دعوی در نظام دادرسی کشور می‌نماید. مبنا قاعده ایراد امر مختوم، جلوگیری از طرح چندباره دعوی واحد است نه اصرار بر اجرا حکمی که اشتباه دادرسی در مقام صدور رأی محرز است. در واقع باید در خصوص ارتباط موضوع مانحن فیه و شبهه تعارض آن با قاعده امر مختوم گفت، حتی موضوع این دو با هم متحد نیست چراکه بحث قاعده امر مختوم، مبتنی بر اعتبار و صحت حکم مطرح می‌شود در حالی که این فرض در این جا مفقود است و اساساً موضوع ناظر به رأیی است که نماینده حاکمیت بر اساس تخطی از قوانین آمره صادر نموده و موجب اضرار به افراد شده است. پذیرش نهاد اعاده دادرسی در موارد متعدد نیز مؤید همین سخن است که در بخش قبل، با تفصیل بیشتری بیان شد.

در پاسخ به ادعا مخالفانی که امر مختومه را مانع از سرایت قانون تفسیری به پرونده‌های مختوم قبلی می‌دانند باید گفت، دلیل واقعی بی‌اثر بودن قانون تفسیری در دعاوی مختومه، جلوگیری از افزایش دعاوی و ملاحظات اجتماعی مربوط به احترام به آراء نهایی است. نظارت به آینده در طبیعت هر قانونی نهفته است. قانون تفسیری نیز ناظر به آینده است، جز این که معیار گذشته و آینده در اجرا این قانون تاریخ پایان یافتن خصومت و دعوی است، نه شروع و پایان رابطه حقوقی. به همین جهت قانون‌گذار می‌تواند برخلاف ظاهر و طبیعت این گونه قوانین، قانون تفسیری را درباره دعاوی پایان یافته نیز اجرا کند و محاکم را موظف سازد که رسیدگی را از سر گیرند و اراده او را به کار بندند (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۱۱۰).

نتیجه

در نظریه مشورتی اداره حقوقی با نوعی تفسیر از رأی وحدت رویه مواجهیم که در خود با تعارضی لاینحل روبه‌رو است که به دلیل عدم قابلیت جمع بین دو قسمت نظریه، ناچار به انتخاب میان یکی از آن‌ها خواهیم بود و این مهم در گرو تحلیل

استدلال‌های مندرج در نظریه است. دو دلیل برای جدا کردن حکم بند "ب" از حکم عام بند "الف" بیان شد. یک انصراف رأی وحدت رویه از پرونده‌های تسویه‌شده و پرونده‌هایی که درخصوص آن‌ها حکم قطعی صادر شده است. و دیگری مقتضای نظم عمومی اقتصادی؛ که بنا به تحلیل استدلال‌ها، در نهایت روشن شد، در قیاس میان بند "الف" و "ب"، بند "الف" به همان کیفیت عام که عنوان شده است قابل پذیرش و حاکم بر بند "ب" خواهد بود.

لذا به نظر می‌رسد باید امکان طرح دعوا به خواسته ابطال شرط نرخ سود، نسبت به مزاد، برای پرونده‌های تسهیلاتی که بدون مراجعه به دادگاه تسویه‌شده‌اند فراهم شود و بر اساس رأی وحدت رویه نسبت به صدور حکم اقدام شود و ثانیاً امکان طرح مجدد دعاوی که پیش از صدور رأی وحدت رویه به حکم قطعی خاتمه یافته‌اند نیز به رسمیت شناخته شود. البته طبیعی است که پذیرش مجدد آن دسته از دعاوی موجه خواهد بود که در زمان رسیدگی اولیه، قاضی برخلاف مفاد رأی وحدت رویه حکم دعوی را صادر نموده باشد و الا ورود مجدد، فاقد وجهت خواهد بود.

با وجود آن که در سایه موازین حقوقی و مصالح اهمّ عامه، نتیجه این نوشتار، پذیرش حاکمیت رأی وحدت رویه بر تمامی پرونده‌های تسهیلاتی است که مغایر مقررات بانک مرکزی تنظیم گشته‌اند، لکن باید از تدابیر لازم برای مواجهه دستگاه قضا با حجم زیاد دعاوی احتمالی که به همین عنوان در دستگاه قضا مطرح خواهند شد، غافل نشد؛ هم‌چنان که در جلسه بانک مرکزی و کانون کارشناسان رسمی دادگستری، شورایی برای تدوین آیین‌نامه‌ای به‌منظور مدیریت دعاوی برخاسته از رأی وحدت رویه ۷۹۴ تشکیل شده است.

به‌عنوان پیشنهاد می‌توان گفت اگر صدور آراء وحدت رویه با عنایت به آثار عملی ناشی از اجرا آن صادر گردد و حتی‌المقدور نسبت به آثار آن نیز تعیین تکلیف صورت گیرد. قطعاً رأی ۷۹۴ رأیی مطابق با موازین و اصول حقوقی تلقی می‌شود و پرواضح است که به محض صدور، وضعیت پرونده‌های مختومه‌شده و قابلیت طرح دعوا نسبت به سود مزاد در دادگاه، در حاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. هم‌چنین شأنیت دیوان و هدف غایی آن در اجتناب از اختلاف رویه و ایجاد وحدت رویه، اقتضا دارد، صدور آراء وحدت رویه در افق بلندتری صورت گیرد و ضمن حفظ اتقان موجود، با کلان‌نگری بیشتری

همراه باشد تا پیش از ایجاد سوالات متعاقب و احیاناً پاسخ‌هایی که خود محل ابهام و سوال و تشتت آرا خواهند بود، حکم موضوع را تعیین نماید؛ البته که در این میان، محدودیت دیوان برای عدم تخطی از مقام تفسیر، و عدم ورود به حوزه تقنین، قابل درک و محترم خواهد بود.

منابع

- الخراسانی، محمدکاظم (بی‌تا)، الفوائد، (تممه کتاب حاشیه کتاب قواعد الاصول)، قم: مکتبه بصیرتی.
- تقوی، مهدی و علی اصغر لطفی (۱۳۸۵)، "بررسی اثرات سیاست پولی بر حجم سپرده‌ها، تسهیلات اعطائی و نقدینگی نظام بانکی کشور (طی ۱۳۸۲-۱۳۷۴)"، **پژوهشنامه اقتصادی**، دوره ۶، شماره ۱.
- سیاه بیدی، سعید (۱۳۹۹)، نقدی بر رأی وحدت رویه شماره ۷۹۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور در باب بطلان توافقات مغایر با مصوبات بانک مرکزی پیرامون تعیین سود تسهیلات، **فصلنامه رأی: مطالعات آراء قضایی**، سال ۹، شماره ۳۱.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۱)، **آیین دادرسی مدنی**، جلد ۱، تهران: میزان.
- صابران، علیرضا (۱۳۸۵)، **مصلحت و جایگاه آن در حکومت اسلامی، دین و سیاست**، سال ۳، شماره ۱۰.
- صفایی، سید حسین (۱۳۹۰)، **دوره مقدماتی حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها**، چاپ ۱۲، تهران: میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۹)، **قواعد عمومی قراردادها**، جلد ۲، چاپ ۷، تهران: گنج دانش.
- _____ (۱۳۹۹)، **قواعد عمومی قراردادها**، جلد ۱، چاپ ۱۷، تهران: گنج دانش.
- _____ (۱۳۶۹)، **مقدمه علم حقوق**، چاپ ۱۹، تهران: میزان.
- _____ (۱۳۹۶)، **اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی**، تهران: میزان.
- _____ (۱۳۹۸)، **فلسفه حقوق**، جلد ۱، تهران: گنج دانش.
- لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۶)، **ترمیمولوژی حقوق**، تهران: گنج دانش.